

کارونقش آن در آفرینش شعر

بخش هفتم

باسقوط دولت حبیب الله معروف به بچه سقاء و رویکار آمدن نادرخان، افغانستان به یک کشور نیمه فئودالی و نیمه مستعمره تبدیل گردیده و عملاً قدرت دولتی در دست طبقات فئودال و بورژوازی کمپرادور تمرکز یافت. فامیل سردار محمد نادر فرزند محمد یوسف (از خانواده سرداریحیی خان) پس از برکناری امیر محمد یعقوب خان از امارت کابل، به هند تبعید گردیده و در "دیره دون" مسکن گزین گردیده بود، دیری نگذشت که بنا بر دعوت عبدالرحمن واپس به کابل عودت نمود. (1278-1899) و خدمات خود را مجدداً به خاندان شاهی پیشکش نمود. بعد از ازدواج خواهر نادرخان با حبیب الله خان و ابستگی طبقاتی و قومی آنها هر چه بیشتر مستحکم گردید و بدین ترتیب نادر شاه مقرب در بار گردید. نادر شاه که دوران کودکی و جوانی خود را در هند و تحت حکومت انگلیسی هند سپری نموده بود، تربیت بورژوا و آبانه یافت. سردار محمد نادر پس از رسیدن به قدرت، بزودی جمعیتی بنام جمعیت العلمادر کابل تأسیس نمود. (14 قوس 1308) تا با اصطلاح حکومت را بر اساسات اسلامی پایه گذاری نماید. امادر واقعیت جمعیت مزبور پوششی بود، برای ایجاد خفقان سیاسی و فرهنگی در جامعه. از آن پس کلیه اقدامات ضد مردمی و خبیثانه او بنام و با تصویب جمعیت موصوف انجام میگرفت. از جمله لایحه تبلیغ که اوایل ماه دلو 1308 از طرف وزارت عدلیه نشر گردید، هرگونه تبلیغ و خطابه در اجتماعات مذهبی بخصوص روزهای جمعه را، از وظایف روحانیون (روحانیون که اهلیت آنها به تصویب جمعیت العلماء رسیده باشد) میدانست و به آنها محدود میساخت. روحانیون را نیز ملزم میداشت تا در چوکات لایحه مزبور سخن برانند از جمله اینکه: "اگر کسی در جواب شخصی که او را بگوید مگر تو خدائی که غیب دانی؟ آری گوید، یا بگوید از خدا نمی ترسم، کافر است. و هرگونه تشبیه افراد به نبی و خلفاء، اعم از اینکه سهو باشد یا عمد، کفر محسوب میگردد." منظور از این لایحه در واقعیت سانسور سخنرانیها و خطابه های عناصر مذهبی مترقی بود که در اجتماعات مذهبی به روشن کردن اذهان توده ها میپرداختند. دین و مذهب نیز

مانند هر پدیده دیگر فرهنگی قبل از اینکه یک چیز ثابت و دگم و آسمانی باشد ، پیروخواست ها و گرایشات طبقاتی است و درحقیقت طبقات مختلف خواهشات ، تمایلات و احساسات طبقاتی خود را در کسوت و لباس دین و مذهب بیان میکنند و عناصر مذهبی تجلیگاه گرایشات طبقاتی است. به این دلیل است که همواره استنباط طبقات استثمارگروستمگروطبقات محروم جامعه از دین و مذهب متفاوت بوده است. اگرچه این هر دو طبقه بطور رسمی پیرو دین اسلام بوده اند، ولی علیرغم یکسان بودن محتوی قرآن و احادیث، تفاسیر طبقات مزبور از قرآن و احادیث پیغمبر اسلام ظاهراً متفاوت بوده است. برای طبقات حاکم ، فرمانبرداری - تسلیم بر رضای خدا- (که همان رضای طبقات حاکم است) و از پیش تعیین شدن سرنوشت هر کس و گردن نهادن به قضا و قدر، محتوا و هسته اساسی دین را تشکیل میدهد. تا زمانی که احساسات توده های مردم فقط از طعام مذهب تغذیه می شد؛ باین جهت برای برانگیختن یک جنبش توده ای علیه ستمگران و استثمارگران، منافع خاص این توده ها در کسوت مذهب به آنها عرضه می شد. از اینرو برای طبقات محروم دین به معنای مبارزه با ظلم و ظالم- برابری - برادری - احسان و نیکی و دفاع از حقوق انسان و غیره پنداشته می شد. لذا در این مفهوم طبقاتی و برخورد تاریخی به دین و مذهب باید باین جمله معروف مارکس توجه داشت: " دین افیون توده هاست". تاریخ نمونه هائی بسیاری بیاد دارد، نه تنها در دین اسلام ، بلکه در کلیه ادیان تازمانی که دین تکیه گاه فرهنگی و روانی زحمتکشان بوده است؛ زحمتکشان و ستمدیدگان به لباس مذهب علیه ستمگران مبارزه کرده اند. از اینگونه موارد می توان از نهضت های دهقانی دوران فئودالیزم در دنیای اسلام مثلاً از نهضت سربداران خراسان (بخصوص طرفداران درویش حسن جوری که حتی برخلاف سنت درویشی و صوفیگری که چشم پوشی از متعلقات دنیائی است، بالهام از منافع پیشه وران و دهقانان خرده پا، نقش بسیار ارزنده و فعالی در جنبش دهقانی و کسب امتیازات اقتصادی و طبقاتی داشتند. 75 همچنین می توان از صفاریان ، اسماعیلیان ، خرمدینان، مزدکیان و درقنه های اخیر از جنبش پان اسلامیزم و سید جمال الدین افغانی و دیگر گروه ها در کشورهای اسلامی نام برد. بدین ترتیب در جوامع طبقاتی دین نیز مانند سایر پدیده های روبنائی تابع زیر بنا و یا به بیان دیگر تابع منافع اقتصادی و طبقاتی (طبقات حاکم) میباشد. پدیده نوظهور و انحرافی «مارکسیزم اسلامی» بطور دقیق بیانگر همین رابطه میباشد. فقط مارکسیزم - لیننیزم - مائوئیزم است که به صورت عمیق و کلی از منافع توده های زحمتکش دفاع مینماید. اسلام که پایه هزار و چهارصد ساله در دهن توده های مردم دارد . توده ها قادر

نیستند به یکباره خود را از قید و بند آن خلاص کنند. بدین ترتیب این « روشنفکران» سعی می کنند به شیوه التقاطی اصول ، احکام و قوانین اسلامی را به کمک اصول مارکسیستی تشریح و تفسیر کنند و توده های خلق نا آگاه را اغوا نمایند. «مارکسیست های اسلامی» بطور عینی به مارکسیزم متصل میشوند ولی بزعم شان برای اینکه آن دنیا را نیز از دست ندهند؟! حاضر نیستند، ایده آلیزم دین را به یکسو بگذارند و به واقعیت گرائی و حقیقت (ماتریالیزم دیالکتیک) گردن نهند. لوایح تصویری جمعیت العلماء در زمان نادرشاه ، کوشش مینمود با قید و بند هائی که وضع مینمود، ایده ها و افکار اسلامی فلج کننده و تسلیم طلبانه را که در خدمت فتوآلهای، خوانین و رؤسای قبایل و بطور کلی طبقه حاکمه بود، بر توده های مردم تحمیل نماید.

جمعیت العلماء لایحه تبلیغ حدود مسائل شرعی را در چهار ماده مشخص کرد و علاوه بر آن پروگرام تبلیغی روزهای جمعه را ، حتی در جزئیات نیز تعیین کرده و اجرای آنرا دقیقاً کنترل مینمود. تا هرچه بیشتر مردم را از سیاست و مسائل اجتماعی دور کرده و به امور غیر واقعی و تخیل کننده سوق دهد. جمعیت العلماء مشتمل بر بیست نفر از روحانیون وابسته و مزدور به طبقه حاکمه (دولت) بود که وظیفه آن " پخش طرق صحیه از برای اعتلای کلمة الله... و اطلاع از عقاید صحیه ... و عدم مداخله نا اهلان ... بود. واضح است که اطلاع از عقاید صحیه به معنای دستگاه تفتیش عقاید و انگیزسیون بود تا هر کسی را که کوچکترین مخالفتی با طبقه حاکمه دارد شناسائی نموده تسلیم دستگاههای سرکوب کننده دولت نماید. معیار نا اهل بودن نیز مخالفت با طبقه حاکمه پنداشته میشد. جمعیت العلماء در اولین اعلان پنج ماده ای خود بانقل و قول از قرآن و احادیث چنین مقرراتی

را وضع نمود:

- 1- " هر که با پادشاه بیعت نکند و بمیرد، مرگ او مرگ جاهلیت است... "
- 2- " ... بعد از بیعت ، اطاعت و معصیت امر پادشاه را بر اطاعت و معصیت امر خود (خدا) مساوی فرموده... "
- 3- خدا گوید " ... جمع او امر شرعیه پادشاه را خواه محبوب باشد یا مکروه اطاعت کنید. " (!!)
- 4- پیغمبر " ... پیغمبر وجود پادشاه را ظل الله حس کرده، اهانت او را اهانت خدا

تعریف میکند."

5- "...زجر یاغی و طاغی پادشاهی را مساوی بکفار بقتل بالسیف امر میدهد که ایشان را به قتل برسانید..." (29 برج اسد 1309). لازم بتذکر است که در تمام دوران سلطنت نادرشاه شورش و طغیان در سراسر افغانستان وجود داشت. مانند شورش های مکرر شمالی، داودزائی، کلکان، کوهدامن، ابراهیم بیگ، عبدالرحمن تره کی و... که عمدتاً بوسیله قبایل جنوبی سرکوب شدند. کاربرد و علت وجودی اعلامیه پنج ماده ای فوق در متن چنین اوضاع مغشوش اجتماعی - سیاسی بخوبی روشن و قابل توجیه است. در چهار ماده اولیه با استناد به کلام خداونبی (بر اساس همانگونه تفسیر که قبلاً ذکر شد) شاه را حتی اگر محبوب هم نباشد (!) ظل الله و نماینده خدا دانسته اطاعت و فرمانبرداری او را امر الهی، دینی و شرعی قلمداد مینماید و سر پیچی از فرمان شاه را، حتی اگر مکروه باشد، کفر میداند که البته موجب عذاب عظیم و دوزخ آتشین میباشند. و در ماده پنجم جزای این دنیائی طاغی و یاغی امر پادشاه را نیز تضمین میکند که همانا مرگ به شمشیر است. مذهبی کردن مجدد سلطنت تنها از طریق مجمع العلماء به کار گرفته نمیشد. بلکه به طرق مختلف، مستقیم و غیر مستقیم، کوشش مینمودند، ارتجاع مذهبی را بر کلیه امور مملکت مسلط نمایند. طوریکه مطابع مهم از جمله مطبعه ای راکه ماشین لیتو گرافی داشت، برای چاپ رساله های عوامفربیانه و خر رنگ کن مذهبی اختصاص دادند. ستون اخبار مبارزات آزادیبخش و ضد استعماری خلقهای جهان و همچنین مقالات علمی و روشنفکرانه مطبوعات دوران امانی به بحث های گمراه کننده مذهبی و تبلیغ قضا و قدر و مبارزه با عناصر آگاه و ریالیست و عوامل طبیعی (زلزله و سیل) و مطالب بی ارزش دیگر تخصیص داده شد. ملک سعود ستون ارتجاع اسلامی و پایگاه مهم امپریالیزم در منطقه که در دوران امانی، خائن به اسلام و ملل تحت ستم نامیده میشد، ناگهان انقلابی و یار و یاور مردم مسلمان قلمداد شد. آقاخان رئیس فرقه اسماعیلیه و جاسوس مشهور انگلیس که برای مقابله با مبارزات ضد انگلیسی، پیروان خود را به ضد امان الله خان تحریک مینمود، ستوده شد و مورد تجلیل قرار گرفت. سالنامه کابل 1311 ضمن چاپ یک صفحه ای عکس موسولینی جنایت کار معروف و منفور هزاران قاتل ایتالیائی، رابه عنوان قاعد کبیر و باکفایت و کاردان فاشیزم ستوده، ترقیات و پیشرفت های ایتالیا را بدون سبب میدهد. نسوان مجدداً بدنیای تاریک و مختنق قبل از دموکراسی امانی رانده شد. سوادآموزی نسوان ممنوع گردید و دخترانی که برای تحصیل قابلیت به ترکیه رفته بودند، تحصیلات خود را به پایان نبرده واپس به کشور خوانده شدند. دربار

نادرشاه تا بدانجا باصطلاح دینداری را پیش برد که روزهای چهارشنبه یک ساعت قبل از ظهر با هیأت جمعیت العلماءمجلس کرده، در امور شرعی و مملکتی با آنها مشوره میداد و بکمک همین روحانیون - فنودالها تبلیغات ضد امان الله خان و دوران امانی را انتظام می بخشیدند.

بنابر تصویب پنج ماده ای لویه جرگه (22 سنبله 1309) لزوم "نشان ورتبه والقباب" که در دوران امان الله خان حذف شده بود، مجدداً تصویب گردید. قوم و قومبازی مجدداً رواج یافت و شونیزم نادری جانشین ناسیونالیزم دوران امانی شد. جریده اصلاح مصرانه تبلیغ میکرد:

پیکرم از قوم هم جانم ز قوم ظاهرم از قوم پنهانم ز قوم واضح است که قوم گرائی تنها برای قوم حاکم که البته همان طبقه حاکم نیز بود، مجاز بود و اقوام دیگر از قبیل هزاره، ازبک، تاجیک، ترکمن... حق نداشتند متحداً از منافع قومی خود در برابر قوم پشتون دفاع نمایند. نادر شاه که به سران قوم و سایر فنودالهای بزرگ اعتماد نداشت، برادران و نزدیکان خود را به مقامات بلند و حساس برگزید. محمد هاشم صدراعظم، شامحمود وزیر حرب، شاه ولی وزیر مختار در پاریس، سردار محمد عزیز (پدر محمد داود) سفیر مختار در برلین مقرر گردیدند. نادرخان با وجود که کلیه اختیارات دولت را به اعضای فامیل خود داده بود برای جلب و پاسیو کردن و سرکوب مخالفین خود از شیوه های کشت و کشتار و بذل و بخشش کار می گرفت. بخششی هایش شامل پول نقد، زمین، قلعه، جایداد و غیره میشد. بتاريخ (هشت عقرب 1310) اصول اساسی (قانون اساسی) مملکت را در (110) ماده تنظیم و تصویب نمود. قانون مذکور بر اساس لایحه تبلیغ و اعلان پنج ماده ای جمعیت العلماء بود. در حقیقت فورموله کردن و عصری کردن خط مشی دیکتاتور مآبانه ضد ملی و ضد خلقی و عوامفریبانه بود و توسط موادات این قانون تمام مقدرات دولتی و کشوری بدست شاه گره می خورد و عملاً فاشیزم قبیله وی در کشور حاکم میگردد. از جمله در ماده هفتم این قانون "... تعیین صدراعظم، منظوری وزراء و عزل و تبدیل شان، تصویب اصولات مصوبه شورای ملی... اجرای احکام شرعیه و اصولیه، قوماندانی عمومی عسکری افغانستان و اعلان حرب و عقد مصالحه و علی العموم معاهدات، عفو و تخفیف مجازات مطابق شرع شریف؟! از حقوق جلیله پادشاهی شمرده میشود. همچنان در ماده های دیگر این قانون از جمله ماده 22 و 23 مکاتب و مطبوعات زیر نظارت و تفتیش دولت قرار گرفته است تا بر خلاف عقاید اسلامی نباشد. بنابراین کلیه آثار علمی و روشنگرانه و سیاسی به عنوان ضد مذهبی بودن و اخلال در نظم جامعه حق نشر

و ورود نداشتند. همچنان در ماده های 67 و 68 انتخاب و تعیین مجلس اعیان و تصویب اصولنامه موضوعه متعلق به مجلس شورای ملی و اعیان در نهایت از اختیارات شاه مییابد. خلاصه اینکه نادر با تشکیل مجلس اعیان (میزان 1310) و مجلس شورای ملی (14 سرطان 1310) و تصویب قانون اساسی (8 عقرب 1310) و سایر تصاویر و اصولنامه ها کوشش داشت تا با ایجاد یک بوروکراسی دولتی متمرکز و بکارگیری شیوه های مؤثر حکومت و مدیریت، حاکمیت فئودال کمپرادوری را هرچه بیشتر وسعت و عمق بخشد.

در زمینه اقتصادی نادر گرایش زیاد به دادن امتیازات انحصاری به تجار داشت، اعم از تجار داخلی یا خارجی. بطوریکه در اندک زمانی توريد شکر، پترول، موتر و پرزه جات آن، استخراج و صدور سنگ لاجورد (76)، تجارت تمام گیاهان وحشی مملکت چه گیاهان کوهی یا دشتی و یا باغات (77) و بسیاری امور دیگر در انحصار شرکت ها قرار گرفت. امتیازات انحصاری مزبور با تضمین ها و حقوق بسیاری به نفع تجار انحصار گر همراه بود. شرکت اسهام افغان در دوران نادر وسعت هر چه بیشتر یافته و بر بسیاری از جنبه های تجارت مسلط گردید. بطوریکه نبض تجارت در کشور در دست شرکت مذکور قرار گرفت و تصمیمات آن میتواندست در جهت دادن تجارت افغانستان تأثیر قطعی داشته باشد. طبیعی است که دادن چنین اختیارات وسیعی برای یک شرکت که وابستگی کامل به طبقه حاکمه و دولتی که ضد خلق بودن آن همچون آفتاب روشن است، عواقب وخیمی برای آینده کشور دارد. به نسبت امکانات و تسهیلات فراوان تجارت، سرمایه عمدتاً در دست انحصار گران انباشت میشود و اینها میتوانند مازاد (اضافه) سرمایه خود را از رشته تجارت به رشته تولید و صنعت انتقال دهند و در آن زمینه نیز طرز العمل انحصاری را سرایت دهند که این امر به خودی خود موجب پیشگیری از رشد و بالنده گی تولید کنندگان خرده پا و مستقل و در تحلیل نهائی باعث جلوگیری از بوجود آمدن بورژوازی صنعتی مستقل و ملی میشود. بنابراین در زمینه تولید نیز وابستگی به امپریالیزم و فئودالیزم را گسترش میدهد.

روشنفکران که حکومت ملی و مترقی امان الله خان را تجربه کرده بودند، زمینه خوبی برای مقایسه و قضاوت حکومت ضد خلقی نادر شاه و برادران وی داشتند. دست به حرکات مبارزه جویانه میزدند که شکل روشنفکرانه و غیر قومی داشت و به صورت غیر متشکل و پراکنده صورت میگرفت. از جمله محمد عظیم ولد منشی نظیر به سفارت انگلیس رفته دونفر افغانی و یک نفر انگلیسی مؤظفین سفارت را ترور نمود. (15 سنبله 1312) موصوف از جمله محصلینی بود که در

زمان امان الله خان برای تحصیل به اروپا فرستاده شده بود و شخص لایق و باسوادی بود (77) همچنان در شانزدهم جوزای (1311) شخصی بنام سید کمال، سردار محمد عزیز (برادر کلان نادر و پدر محد داود و نعیم) سفیر مختار افغانستان در برلین را ترور کرد. و بالاخره در (17 عقرب 1912) به ساعت 3 بجه روز در چمن باغ دلکشاه، در محفلی که برای دادن جایزه و انعام به شاگردان لایق مکاتب بر پا شده بود، نادرخان بدست عبدالخالق یکی از شاگردان ممتاز افغانستان به قتل میرسد. بعد از مرگ نادر جانی، غدار و وطن فروش پسرش ظاهر سفله و نوکر منش به کرسی پادشاهی تکیه زد و خلق های افغانستان کماکان از جانب فئودالها، سرمایه داران وابسته به امپریالیزم، بروکراتها و نظامیان بلند رتبه که حافظ منافع باداران خود بودند، استثمار میشدند پس از قتل نادر، بلافاصله بنا بر فرمان نمبر (3572 بر 11484) مؤرخه (27 عقرب 1312) ظاهرشاه، محمد هاشم مجدداً به صدارت عظمی برگزیده شد و شاه محمود برادر دیگر نادر به وزارت حربیه مقرر گردید. ظاهرشاه در خطابه ده ماده ای ضمن تأکید بر مذهبی بودن (برای عوامفریبی) کشور و لزوم شعبه احتساب و تعمیق نفوذ روحانیون درباری بر مؤسسات قانونگذاری، خط مشی ضد خلقی پدرش را تأکید و پابندی خدشه ناپذیرش را به آن اعلام میدارد. ظاهر شاه برای تحکیم هر چه بیشتر حاکمیت فئودالی - امپریالیستی توجه ویژه ای به نیروهای سرکوب کننده داشت. ماده سوم خط مشی ده ماده ای اوسخن از تشکیل قشون، ژاندارمری و تعلیمات عصری و بسط امکانات و اختیارات آنها دارد. الیگارشلی فامیلی همچنان ادامه داشت. طوریکه اکثریت مقام های حساس و پر مسئولیت بین افراد فامیل شاه که افراد لا ابالی، غیر صالح و پابند هوا و هوس بیمار گونه بودند، تقسیم میشد. در سنه (1315) محمد هاشم، شاه محمود و سردار ولی کاکای شاه به ترتیب صدراعظم، وزیر حرب و وزیر مختار و نماینده فوق العاده شاه در پاریس، برن و بروکسل بودند. سردار نعیم و سردار محمد داود بچه های کاکای شاه، وزیر معارف و قوماندان عسکری قندهار و فراه و سردار احمدشاه وزیر دربار بودند. گاهگاهی به اثر بعضی مخالفت ها، ضدیتها و یا رفاقت ها بعضی از مقام ها ردوبدل میگشت. ولی تا دوران سیاه داودی (صدارت داود) و بعد از آن که حکومت و بروکراسی بیشتر شکل طبقاتی یافت تا فامیلی، هیچگاه از محدوده فامیلی و خویشاوندان نزدیک شاه بیرون نرفت. دولت ظاهر شاه در زمینه های اقتصادی و سیاسی راه نادر را پیش گرفته و با مسلط ساختن سیستم اقتصادی انحصاری و قراردادهای اقتصادی با کشور های امپریالیستی و سوسیال امپریالیزم شوروی تا حد ممکن مانع رشد بورژوازی ملی گردید و زمینه را برای مسلط

ساختن بورژوازی فنوئودال - کمپرادور در تاروپود کشور هموار ساخت. بورژوازی کمپرادور با تأسیس شرکت سهامی انحصارات در (چهارم دلو 1309) با پنج ملیون سرمایه (4/5 متعلق بدولت) در زمان نادر رسماً و عملاً داخل افغانستان گردید. شرکت مزبور در (28 سنبله 1311) تجدید تشکیلات یافته و در سرمایه آن 70 فیصد افزایش بعمل آمد (از 5 ملیون به 35 ملیون رسید). که سی فیصد آن از حکومت بود و به اسم شرکت سهامی افغان مسمی گشت. افزایش سرمایه خصوصی از 10 به 30 فیصد، بیانگر روزافزون سرمایداری خصوصی است. طبعاً سرمایه خصوصی مزبور متعلق به خاندان شاهی، و کمپرادورها بود که به سبب داشتن ارتباطات دولتی و خارجی مؤفق شده بودند از راه های غیر مشروع سرمایه هنگفتی گردآوری نمایند. شرکت سهامی افغان تنها به امور بانکی و ربایی اکتفا نکرد، به یمن آزادی های بی حد و حصریکه در استثمار و مکیدن خون باقیمانده در رگهای خشکیده، خلقهای افغانستان داشت، کوشش مینمود، در هرزمینه سودآوری دخالت نماید. بزودی انحصار توريد پترول، قندوشکر، موتر و پرزه جات آن، امور ترانسپورتی و صدور سی فیصد پوست قره را بدست آورد. همچنان در سایر زمینه های تجارتي از قبیل پنبه، سنگهای قیمتی، تر یاک و غیره نیز فعالیت میکرد بدلیل قدرت مالی و امکانات دولتی (78) بسیاری که داشت. شرکت اسهام افغان در (1313) رسماً به عنوان بانک ملی مسمی گردید. بانک ملی که از امکانات مالی و تخنیکی بلندی برخوردار بود، بصورت یک قطب مالی نقش تعیین کننده ای در اقتصاد افغانستان داشت. بانک مزبور در سال (1314) از طریق اعمال نفوذ بر شش شرکت تجارتي (صابر، برادران، دیانت، توکل، قناعت و کوشش با مجموعه 14 ملیون افغانی سرمایه) و شرکت صادرات پنبه و پشم و قره قل (شرکت اتحادیه سمت شمال این شرکت از اتحاد چند شرکت تشکیل شده بود و مجموعاً 15 ملیون افغانی سرمایه داشت). توانست 93 فیصد صادرات قره قل را بخود اختصاص دهد. دست اندازی ها و دخالت های بانک ملی محدود به رشته ربائی و تجاری نمیشد. این بانک نه تنها عامل کسب حداکثر سود، انگیزه حکومت و بآداران امپریالیست شان بود، بلکه جلوگیری از تشکیل و پاگرفتن یک صنعت ملی بالنده از هدف های استراتژیک و مبرم آنها محسوب میشد. بنابراین روند کنترول بورژوازی ملی و اقتصاد کشور، کلیه ساحات اقتصادی کشور را در بر میگرفت. جنگ جهانی دوم و تأثیرات سالهای قبل و بعد از آن که بصورت بحران اقتصادی در افغانستان تبارز نمود، یعنی از بین رفتن قسمت اعظم بازار صادرات و بروز مشکلات در حمل و نقل کالاها و تغییرات مداوم قیمت ارزهای خارجی و غیره که منجر به نقصان شرکت

های تجارتي (که در انحصار دولت بودند) شده بود، دولت را واداشت تا از سياست انحصار گرانه خود تا حدی چشم پوشیده از تجمع امور در دست بانک ملی بکاهد. لازم به تذکر است که بانک ملی به تنهایی در کلیه شقوق اقتصادی از قبیل صادرات و واردات، امور ربائی و بانکی، امور صنعتی و ترانسپورتي فعالیت عمیقی داشت و در بسیاری موارد دیگر بطور انحصاری عمل مینمود. بحران اقتصادی از یک طرف و تمایل دولت بمتابیه طبقات فنودال و بورژوازی کمپرادور و امپریالیزم به منطقی کردن مؤسسات دولتي و کارکردهای آنها در بهره برداری و حفظ منافع باداران خود، موجب شد که تغییراتی در دستگاه دولتي و شیوه بهره گیری های اقتصادی آنها رونما گردد. از این رو در سال 1317 انحصار توريد شکر، موتر و پروزه جات آن از بانک ملی جدا و به شرکت های جداگانه محول گردید. و همچنین انحصار میوه شرکت پشتون لغو گردید و انحصار پوست قره قل به سرمایه هفتاد ملیون افغانی که به بانک ملی متعلق بود، به پنجاه شرکت جدید التأسيس منتج گردید. در اواخر سال (1317) و اوایل سال (1318) بانک جدیدی بنام دافغانستان بانک با سرمایه (120) ملیون افغانی تشکیل گردید (78) وظایف بانکی از قبیل نشر بانکوت ها، خرید و فروش طلا، اجرای کلیه معاملات خریداری و بانکی مؤسسات دولتي و بلدییه ها، نشر اوراق بهادار، تعیین نرخ تبادل پول افغانی و... به دافغانستان بانک سپرده شد. اما از آنجائیکه زیر فشار گرفتن بورژوازی ملی یکی از برنامه های استراتژیک دولت بود، دافغانستان بانک با مساعد شدن شرایط دوباره جهانی و رفع نسبی بحران اقتصادی، مجدداً و به مراتب وسیعتر از بانک ملی بنای دخالت و باصطلاح "شراکت" در مؤسسات خصوصی را گذاشت. این شراکت عمدتاً در بخش صنایع که تازه رشد خود را به عنوان یک رشته مستقل سرمایه داری آغاز کرده بود و نتیجه شراکت های مذکور نه تنها وابسته کردن و محدود نمودن بورژوازی مستقل بود، بلکه متضمن سودهای هنگفتی برای طبقه حاکمه بخصوص فامیل شاهی نیز بود. بدین ترتیب پس از دوران کوتاه بحران جهانی و سر در گمی دولت که موجب فروش انحصارات و فابریکات کهنه آن گردید. مجدداً سیاست انحصار گرانه خود را دنبال نمود. این سیاست در سال (1333) با تأسيس انحصارات دولتي اوج تازه یافت. تا این زمان انحصارات اغلب با شرکت دولت و سرمایه داران خصوصی انجام میگرفت. ولی از این پس دولت راساً و مستقیماً انحصار توريد پترول، شکر، دخانیات، روده، موتر فروشی، نصور دهن رابه عهده گرفت. در انحصار های دولتي - خصوصی معمولاً کلیه یا مهمترین هزینه ها به دولت تعلق میگرفت. ولی مفاد آن بین سرمایه داران وابسته

و بروکراتها تقسیم میشد. چنین شرکت های از تسهیلات مختلف مانند: معافیت گمرکی، فروش انحصاری که بالاترین قیمت کالاها و در نتیجه بیشترین سود ممکنه را در بردارد، سفارشها و خرید های دولتی و غیره برخوردار میشوند. بر اساس بحران جنگ دوم جهانی دولت سردار محمد هاشم از حدود سال (1318) با بحرانهای شدید اقتصادی - مالی روبرو بود. این دولت که در ذاتش یک دولت وابسته و حقیری بود. در برابر این مشکلات ایستادگی نتوانست و بالاخره در سال (1324) جای خود را به شاه محمود که وزیر حرب بود داد. در همین دوران سردار محمد داود عوض او به عنوان وزیر حرب مقرر گردید. تا دوران صدارت داود در یافت مالیات و تنظیم درآمدهای دولت پیرو کدام نظم و ترتیب نبود. (79) اساساً درآمدهای دولت متکی بر مالیات های زراعتی و دهقانی بود و اکثر اُبوسيله متنفذان بزرگ محلی حیف و میل و چپاول میگردید و برای حکومت مرکزی چیزی عاید نمیشد. از طرف دیگر دولت با گذار تدریجی از یک دولت کاملاً فئودالی با دولت فئودال کمپرادوری به ماهیت نیمه مستعمره - نیمه فئودالی و مؤظف شدن به وظایف جدید، دیگر نمیتوانست مثل گذشته به همان مبلغ جزئی مالیات زراعتی و مواشی بسنده کند، عمدتاً در زمان صدارت داود، کوشش میشد تا ساخت، عملکردها و نهادهای دولتی را بر دیگر گونیهای اجتماعی که به مرور زمان در ساخت اقتصادی - اجتماعی جامعه رونما شده بود، منطبق گردانند. لذا طبقات حاکمه به تأسیس وزارت خانه ها، مؤسسات و مدیریت های جدید یا تجدید سازمان آنها و تصویب قوانین و نظامنامه های متعدد پرداختند. بدین ترتیب گام جدیدی در راه تقسیم بیشتر کار و ارتقاء بیشتر کارائی شقوق مختلف دولتی و در نتیجه خدمت گذاری بیشتر برای امپریالیزم جهانی برداشته شد. این گام دقیقاً به معنی محدود نمودن بیشتر و علمی تر بورژوازی ملی بود. بدنبال تجدید سازمان دولت و ایجاد زمینه مناسب برای بهره برداری سرمایه های امپریالیستی، تبلیغات دیوانه واری برای جلب سرمایه داران خارجی به سرمایه گذاری در کشور بوجو آمد. در (1330) به دنبال تبلیغات دولت و امتیازات بی چون و چرا که برای سرمایه داران خارجی قائل شد. 65 نفر از سرمایه داران خارجی برای مطالعه بازار و امکانات سرمایه گذاری به افغانستان آمدند، از آن جمله 64 نفر آنها اجازه سرمایه گذاری یافتند. تا سال (1335) تنها شرکت های خارجی ذیل در افغانستان فعالیت داشتند و دیگران ور شکست شدند.

- 1- فابریکه چینی سازی به اشتراک ژاپن و دپشتنی اتحادیه درکنند.
- 2- شرکت آریانا افغان ایرلین به اشتراک (51-49) فیصد بانکی اندیمار امریکا با سرمایه 8 لک دالر.

3- یک تاجر هندی با 50 هزار کلدار هندی در رشته هونداری .

4- یک ایتالوی بنام ماریو تراوسی در رشته سگرت سازی.

با توجه به میزان سرمایه و نوع فعالیت آنها بخوبی میتوان به سطح نازل سرمایه‌گذاری و صنعت در افغانستان پی برد. (80) گذشته از اینها سرمایه‌داران خوردوریزه دیگر نیز که عمدتاً از اتباع هند و پاکستان بودند در رشته خرید و فروش (غیر تولیدی) محصولات فئودالی و تکه باب فعالیت داشتند. پروگرام جلب سرمایه های خارجی ادامه داشت و در دوره صدارت داود حتی تشدید شد. ولی چون تجار و سرمایه‌داران اروپائی و کشورهای صنعتی چندان رغبتی به جاذبه های اقتصادی افغانستان نداشتند. بنا براین دولت میکوشید تجار هندی و پاکستانی را به خرید محصولات فئودالی کشور جلب کند (هند بزرگترین بازار فروش محصولات افغانستان بود) و در ضمن احتیاجات خود را بخصوص در زمینه منسوجات ذریعه آن ها مرتفع سازد. همین بود که در سال (1336) برای 78 تاجر هندی، 17 تاجر پاکستانی و 6 (!!) تاجر از سایر ممالک رسماً موقع سرمایه‌گذاری در افغانستان داده شد. تجار هندی در اثر آزادیها و امکانات بسیار وسیع گوناگون که برای شان مهیا گردید، به مرور به وزنه بسیار مهم و حتی تعیین کننده ای در اقتصاد کشور تبدیل شدند. آنها حتی بازار پولی و اسعاری کشور را علیرغم بانکهای متعدد باصطلاح دولتی در اختیار دارند (علاوه بر سرای شهزاده که مرکز این بازار است. بسیاری از هندوان باصطلاح افغانی شده در شهر نو و سایر نواحی به چنج پول اشتغال دارند.

در مدت 5 سال از سال (1330-1335) واردات موتر لاری به میزان 65 فیصد مواد تعمیراتی $165/8\%$ و منسوجات سندی 789% بلند رفت. (81) ترکیب فوق بیانگر رول ارتجاعی و ضد بورژوازی ملی و خط السیر اقتصادی کشور بسوی وابستگی هرچه بیشتر اقتصاد و تولیدات خارجی است. موترهای لاری عمدتاً از امریکا و انگلیس وارد میشد و مواد تعمیراتی و کالاهای خارجی را به بازار های پراکنده کشور میرساند. (82) روند فوق در دوران داود عمق و توسعه بیشتری یافت. در سال (1333) حکومت داود بمنظور تقویه سرمایه‌داری ربائی (سودخوری) و کشودن هر چه بیشتر در وازه روستاها بروی سرمایه‌داران و سرمایه بروکرات - کمپرادور، قانون بانکها را تصویب و بانکهای زراعتی و صنایع روستائی (قسمتی از سرمایه این دو بانک از اعانه تحمیلی تجار قره قل تشکیل میشد) را تأسیس کرد که به قرض دادن به روستائیان و فروختن مواد زراعتی اختصاص داشتند. (83) پشتتی تجارتی بانک و بانک رهنی و تعمیراتی

نیز در همین سال تأسیس گردید. اکثریت سهام بانک ملی و پشتتی تجارتي بانک متعلق به سرمایداران خصوصي (کمپرادوران و اعضای وابسته به خاندان شاهي) بود و بالا ترين سود را نصيب مي شدند. افغانستان با انعقاد قرار داد با دولت امريکا (1324 شمسي - 1945 ميلادي) مبنی بر دریافت بیست میلیون دالر قرض برای سرک سازی، تعمیر بندهای ار غنداب و کجکی و تکمیل پروژه نهر بغرات، بطور مؤثر وارد مدار قرض گیری امپریالیستی گردید. امپریالیزم معادل پولی که افغانستان از درک قره قل و سایر منابع در بانکهای آن داشت (20 میلیون دالر به افغانستان قرض داد) در حقیقت پول خود افغانستان را به افغانستان قرض دادند. آنهم با مفاد بسیار بالا. همچنان در مارچ 1945 (1325) قراردادی بین دولت افغانستان و کمپنی امریکائی "موریسن کنورسن" برای سرک سازی و امور آبیاری به مبلغ 17 میلیون دالر منعقد گردید. بنابر قرارداد، پروژه مذکور برای مدت سه سال بوده و از درک قرضه بیست میلیون دالری فوق الذکر تمویل مالی میشود. ولی در دوسال اول تمام بیست میلیون دالر به مصرف مخارج ابتدائی "طرح" رسید، بدون اینکه هیچگونه کار مثبتی انجام شده باشد. پس از تهی شدن کیسه معلوم گردید که کمپنی در برآورد طرح اشتباه کرده است. لذا دولت افغانستان برای تکمیل کار نیمه تمام کمپنی مجبور شد، در سال 1947 (1326) مجدداً درخواست وام نماید. وامهای که بمتابه حلقه زنجیر اسارت یکی بعد از دیگری بدست و پای خلقهای کشور بسته میشود. باید متذکر شد که تا سال (1955) مهمترین قرض دهنده به افغانستان امپریالیزم امریکا بود که مجموع قروض آن طی چند سال (1945-1955) بالغ بر 70/5 میلیون دالر میرسید. بعد از درگذشت رفیق ستالین و روی کار آمدن باند رویونیست خروشچف دولت شوروی نیز به غارتگری و دست درازی در افغانستان پرداخت. رهبران آن به افغانستان آمدند و پشتیبانی خود را از دولت افغانستان اعلام کردند و وعده های همکاری و کمک از جمله وعده وام صد میلیون دالری را به افغانستان دادند. به هر حال قرضه صد میلیون دالری شوروی نیز دقیقاً همان ماهیت ویژه گی های سایر قروض امپریالیستی را داشت. چه در زمینه سیاسی و چه در زمینه اقتصادی قروض مزبور منجر به وابستگی افغانستان به شوروی گردید. گرچه وابستگی افغانستان از نگاه اقتصادی و سیاسی به سیستم سرمایداری و امپریالیزم جهانی بحث مفصل را ایجاب میکند که این رساله گنجایش آن را ندارد. منظور در این نبشته صرف مطالعه شرایط عینی افغانستان، رشد بورژوازی و پیدایش طبقه کارگر بود تا به استناد آن در مورد

جنبش کارگری و اشعار کارگری صحبت نمائیم.

خلاصه اینکه: کارگر صنعتی که باماشین سروکار یافت برای اولین بار در دوره امیر شیرعلیخان پا به عرصه وجود گذاشت. اولین مطبوعه دولتی در سال (1875 میلادی) در کابل آغاز بکار کرد. فابریکه اسلحه سازی نیز در زمان همین پادشاه تأسیس شد. نخستین فابریکه حربی که باقوه بخار کار میکرد در سال (1886) در زمان امیر عبدالرحمن تأسیس گردید. فابریکه برق جبل السراج و فابریکه چرمگری در سال (1907) در زمان سلطنت امیر حبیب الله تأسیس گردید و در سال (1913) فابریکه پشمینه بافی با قوه بخار شروع بکار نمود. در زمان سلطنت امان الله خان فابریکه باروت سازی، تولید سمنت، گوگرد و فابریکه جبل السراج شروع بکار نمودند. همچنان کارخانه های ترمیم موتر (ماشین) و پیرزه سازی، فابریکه نخ ریزی و پارچه بافی، فابریکه پروسس پنبه و روغن کشی ساخته شد. و بعدها فابریکه برق سروبی در کابل تأسیس گردید. که تقریباً در حدود چهل هزار کارگر در این موسسات صنعتی کار میکردند. در زمان سلطنت نادر و اخلافش ظاهر با تجمع و تمرکز بیشتر سرمایه تجاری، امکان سرمایه گذاری در بخش زراعت و صنعت بوجود آمد و به تعداد کارگران صنعتی و فلاحتی افزوده شد. در سالهای (1930-1946) دستگاه های برق، فابریکه پشمینه بافی، ماشین خانه کابل، پشمینه بافی قندهار، فابریکه نساجی جلال آباد، نساجی پلخمیری، فابریکه قند بغلان و جلال آباد تأسیس گردیدند. و فابریکه حجاری و نجاری، دستگاه برق نغلو و درونته به تولید آغاز نمودند. در این زمان به تعداد کارگران صنعتی و کارگران زراعتی، خدمات عامه و ترانسپورت عامه و باربری، کارگران ترانسپورت هوایی، کارگران بنادر، کارگران معادن ذغال سنگ و سنگ رخام افزوده گردید. همچنان فابریکه چینی سازی شاکر تأسیس شد (که بعد از مدت کوتاهی به سبب عدم حمایت دولت از سرمایه و صنعت ملی در برابر سرمایه های امپریالیستی و کمپرادوری سقوط نمود) فابریکه جنگلک، فابریکه نساجی بلخ، نساجی هرات، فابریکه جین و پیرس پنبه و تیل کشی هرات، فابریکه سمنت سازی، فابریکه جین و پیرس و فابریکه کودوبرق مزار شریف، فابریکه کواکولا، جاکت بافی، جوراب بافی، فابریکه دواسازی هوخست، مطابع دولتی، فابریکه صابون سازی، فابریکه میوه، فابریکه بوت آهو، فابریکه نساجی گلبهار، شرکت سپین زر، تفحصات نفت و گاز شبرغان، کارگاه های قالین بافی و غیره مراکز صنعتی ایجاد شده و به تولید آغاز نمودند. این فابریکه ها و معادن تا سالهای (1965-1970) فعال

بودند. علاوه بر آن هزاران نفر کارگر ساختمانی وزراعتی در کشور وجود داشتند. باید خاطر نشان ساخت که بخش صنعتی تولید متشکل از دوبخش بود: بخش خصوصی و بخش دولتی. از سال (1347- 1351) کارگران تعداد از فابریکه ها و مراکز کارگری با طرح خواست ها و مطالبات شان اعتصابات و تظاهرات بر پا کردند. منجمه کارگران شرکت سرویس، شرکت برق، نساجی پلخمری، نساجی بگرامی، کارگران معدن ذغال سنگ کرکر و سمنت غوری، نساجی گلپهار و سمنت گلپهار، اعتصابات درپوران خانه سازی و شهرسازی، کارگران شرکت سپین زر قندوز، مطبوعه دولتی و تظاهرات تفحصات نفت و گاز شبرغان، اتحادیه کارمندان و کارگران هوایی ملکی، فابریکه جنگلک، نساجی پلخمری و فابریکه بایسکل سازی و فابریکه میوه قندهار که همه مورد حمله قوای امنیتی دولت قرار گرفتند. و بصورت وحشیانه سرکوب گردیدند. یک تعداد از کارگران از کار اخراج شدند. و تعدادی هم محاکمه و زندانی شدند. نا گفته نباید گذاشت که در بسا از بخش های این مراکز کارگری، فعالین جنبش دموکراتیک نوین (شعله جاوید) فعال بوده و در آن نفوذ داشتند و کارگران تحت تأثیر سخنرانیهای مهیج آنها به راه افتاده و به پیش میرفتند. بناءً با تأسیس فابریکات متذکره و رشد و نمو طبقه کارگر؛ ایدئولوژی طبقه کارگر توسط سازمان جوانان مترقی و فعالین جریان دموکراتیک نوین (شعله جاوید) در بین مردم و بویژه کارگران تبلیغ و ترویج میگردید. جنبش کارگری به صورت عملی و نظری عملاً از سال (1347- 1351) هجری شمسی در افغانستان پا به عرصه وجود گذاشت و به اثر آن فرهنگ و ادبیات کارگری و پرولتری نیز در کشور شکوفان گردید که شعر کارگری و انقلابی یکی از ارکان آن میباشد.

باقی دارد